

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حسب فرمایش برادر کرم جناب حاجی محمد عبدالقیوم صاحب تاجرتب کلمتہ دلیلی اسکواٹر نمبر ۱۶



باہتمام مکتبہ محمد قمر الدین بن جناب حاجی شیخ محمد یعقوب صاحب مرحوم مالک طبع احمدی

مطبع شامی واقع بکریہ مطبوعہ

عاجز کے کارخانہ سے ہر قسم کی کتابیں نرخ ماہرانہ جلد و کفایت کیلوی ایل و ادب ہونی ہیں
المشتہ حاجی محمد عبدالقیوم تاجرتب کلمتہ دلیلی اسکواٹر نمبر ۱۶

۳۰ بلفظ کتاب در آن ۳۱ بلفظ کتاب در آن ۳۲ بلفظ کتاب در آن ۳۳ بلفظ کتاب در آن ۳۴ بلفظ کتاب در آن ۳۵ بلفظ کتاب در آن ۳۶ بلفظ کتاب در آن ۳۷ بلفظ کتاب در آن ۳۸ بلفظ کتاب در آن ۳۹ بلفظ کتاب در آن ۴۰ بلفظ کتاب در آن

الا الذين آمنوا واطفأوا لظهور اهل البيت الناس الذين اكرموا والذين هم البقيض فضل القوم وخير خلق صنف سوم برای
 استغراق خصائص افراد یعنی برای احاطه خصائص و صفات افراد بطور مبالغه در مدح و ذم است که خلاصه اش صحت اقامت
 لفظ کل مقاشم مجازاً باشد نحو زید الرجل علمای را بهر اش سلسله ای کامل است درین صنف چنانچه متفرق است از علوم
 و غیر آن در و همه کجا مجتمع گردیده پس میتوان گفت است کل جل علماء و ازین قبل است قوله تعالی ذلک الکتاب لا ریب فیہ
 صنف سوم برای تفریق نفس است قطع نظر از عموم و خصوص و لفظ کل بجایش حقیقه و مجازاً هر دو صحیح باشد اما گاهی
 و ضمن عموم محقق شود نحو جعلنا من الما رکل شیء حی والرجل خیر من الما رکله ای من جنس الما حقیقه و جنس الرجل و نحو الله لا تزوج
 النساء ولا البس الثیاب ای جنس النساء و جنس الثیاب و از اینجا است که اگر یکس از زنان تزوج نماید یا ثوبی را پوشد حائض گردد
 و گاهی در ضمن خصوص چنانکه درین شعر مشعر و لقد امل علی اللیم ثم نبئی فنبضت ثم قلت لا یعنی چه مراد از اللیم جنس آن است
 که در خاص سخن شده و از اینجا است که گفته اند اللیم در اینجا معروف بلام جنس حکم نکره دارد که صفتش صیغی جماعه و آفته و بعضی
 این را بعد از دخی قرار داده اند و بعضی این صنف را دو گونه ساخته اند یکی برای جنس نفس است قطع نظر از عموم و خصوص که مراد
 برای است حیث الاطلاق نحو الانسان نوع و همچنان جنس حال آنکه حائش نیست زیرا که مفید علی الاطلاق داخل است
 در ضمن تحقق عموم پس بخدی صطلح منید فائده حدیثیست قسم سوم حرف زائد و آن دو نوع است اول لازم و آن
 چند صنف باشد اول عوض حرف محذوف مثل الله صل الله علیه و آله الصبح بعد حذف همزه الف لام خوش آوردند مجموع علم
 واجب تعالی شد پس افاده تفریق از علمیت است و الف لام زائد دوم غیر عوض داخل بر اعلام مرتکب نحو السوال یفتح سین
 و هم و همزه بعد و او ساکن نام این عاد یا شاعر یهودی یا زنده گشتی بابور او اللیم یعنی جنس نام پیغمبر سوم غیر عوض داخل بر اعلام
 فتوکه نحو اللات و العزی زیرا که لات در اصل میشتند تا نام شخصی است کشته سولین در طایف بوده است که مردم بر قبرش
 هجوم کرده و تن بر پا خند و بطور بیان پرستش نمودند و عزی دخی بوده است و غطفان که او را می پرستیدند چون خالد بن ولید آنرا
 بکار رسول مقبول قطع کرده بود شیطان زنی پریشان نمودست بر زویل گویان برآمد تا که خالد بضر بهتاشی شمشیر او را بقتول نمود
 او میگفت یا عزی قرآنک لا یجانبک ، انی رأیت الله قد اهانک پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تلک العزی
 و کن تعبداً لابی چهارم غیر عوض داخل بر اعلام غالب الاطلاق بر فرد واحد از افراد خودش مثل الخمر که در صل بهر کو شل
 بود اما حالا علم فرمایا گردید و الحقیقه که در صل نام همراه صاعد که بود حالا باعتبار غلبه علمیت نام عقیده معنی واقع شده و همین
 است مراد از حجه العقیده و البیت که حالا مخصوص به بیت اکرم شده و المذنبه که حالا بمدنیة الرسول مخصوص گردیده
 و لزوم این لام در غنید و اضافت است آدرین دو حالت واجب الحذف باشد نحو یا عشی با لینه و یا عشی

۳۰ بلفظ کتاب در آن ۳۱ بلفظ کتاب در آن ۳۲ بلفظ کتاب در آن ۳۳ بلفظ کتاب در آن ۳۴ بلفظ کتاب در آن ۳۵ بلفظ کتاب در آن ۳۶ بلفظ کتاب در آن ۳۷ بلفظ کتاب در آن ۳۸ بلفظ کتاب در آن ۳۹ بلفظ کتاب در آن ۴۰ بلفظ کتاب در آن

۳۰ بلفظ کتاب در آن ۳۱ بلفظ کتاب در آن ۳۲ بلفظ کتاب در آن ۳۳ بلفظ کتاب در آن ۳۴ بلفظ کتاب در آن ۳۵ بلفظ کتاب در آن ۳۶ بلفظ کتاب در آن ۳۷ بلفظ کتاب در آن ۳۸ بلفظ کتاب در آن ۳۹ بلفظ کتاب در آن ۴۰ بلفظ کتاب در آن

دانشی را که از
سورج غنمی

بسم الله الرحمن الرحيم

منہج درسیہ
اساتذہ عالیہ

نارنگہ جنت

د. محمد صالح المنجد

L4962 A₂

سورة المائدة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الف لام تسیم است اکی معنی الذی و فرغ آن و آن اکثر بر اسم فاعل و مفعول معنی حدوث داخل شود نه بر صفت
مشبه و اسم تفضیل زیرا که این کلمه دو جتین است بظاهر حرف و معنی اسم پس مدخولش نیز دو جتین باید و آن اسم فاعل
و اسم مفعول مذکور است که بظاهر مفرد و بحقیقت جمله است و صفت مشبه سبب دلالت بر ثبوت صلاحیت تاویل فعل ندارد
و لذا اسم تفضیل مثل الضارب و المضروب ای الذی ضرب و الذی ضرب و الضاربة و المضروب ای لقی ضربت و الی ضربت
و این لام احتمال حرفیت نمیدارد و الا مانع از عمل میشد و گاهی در شعر بطرف و جمله اسمیه فعل مختار که جمله باشد نیز داخل شود
مثال اول شعر من لا يزال شاكر على الله فهو خير عيشة ذات سعة ای الذی مدحش ثانی شعر من القوم
الرسول الله منهم لهم و انت رقاب بنی معد ای الذی رسول الله منهم مثال ثالث شعر و اذ يخرج اليربوع من
ناقصه من جوه الشجرة ليتقصع فيه و خفش و ابن مالك مدخولش را بر مضارع در نیز جاز داشته اند قسم دوم حرف تعریف
و آن دو نوع است اول عهدی که مراد از مدخولش فرد واحد باشد و آن رصفت بود اول عهد مذکری که آنر جسی
نیز گویند و آن عبارت است از لامیکه اشاره کرده شود بآن جانب مابقی که مستحق باشد در فرد واحد وجود فی الخاج که مستعین باشد
نزد سامع و مکتوم لازم است آنرا که مدخولش اولاً مذکور باشد بخوار سکن الی فرعون رسولاً قصص فرعون الرسول و طلائع نصبت
اقامت نیمه مقامش مع دخول آنست پس در مثال مذکور اگر گویند فقصی فرعون ایاه میتوان صفت دوم عهد مبنی و آن عبارت
است از لامیکه شده باشد بآن جانب مابقی که مستحق باشد میان فرد مفرد و من فی الذهن و ذکرش در قبل نبوده باشد بخوار
آن یکلمه الذنب و از آنست او ثانی الفاصه صفت سوم عهد حضوری که برشی حاضر و مشاهد داخل شود مدت زمان حاضر و
آنچه بعد اسمای اشاره و کلمه ای زند بود و مثال آن نحو الیوم اکملت لکم دینکم و جاری فی نه الاجل و یا ایها الرجل و اللهم الرجل بنکام
حاضر بودن رجل ابرج صغور گوید لام الآن و بعد از آنجا نیت بخوار جت فاذا الماسد نیز از این قبل است اما این هشتم گویند مست
که لام الآن زائد است بلیل لزوم و عدم اتفاقا که چه لام تعریف لازم نمی باشد و نیز در ابعاد ابرای تعریف شی ضرورت کلم نیست نوع
دوم جنسی که مراد از مدخولش فرد واحد باشد و آن نیز بصفت صفت اول برای مغزاق افرا حقیقه که مفید صاطه مفرد مدخولش باشد
و علامت صحت قاست لفظ کل حقیقه مقامش صحت اشتباه از مدخولش صحت لغتش جامع و منافع فعل مجانبش باشد بخوار الانسان لغی خسر

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم
البركة
والرحمة
والهدى
والنور
والعزة
والجلال
والإكرام
والعظيم
والجبار
والقهار
والمتكبر
والغفار
والغني
والقادر
والقوي
والمتين
والجود
والكرم
والسخاء
والعفو
والغفران
والعظيم
والجبار
والقهار
والمتكبر
والغفار
والغني
والقادر
والقوي
والمتين
والجود
والكرم
والسخاء
والعفو
والغفران

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم
البركة
والرحمة
والهدى
والنور
والعزة
والجلال
والإكرام
والعظيم
والجبار
والقهار
والمتكبر
والغفار
والغني
والقادر
والقوي
والمتين
والجود
والكرم
والسخاء
والعفو
والغفران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم
البركة
والرحمة
والهدى
والنور
والعزة
والجلال
والإكرام
والعظيم
والجبار
والقهار
والمتكبر
والغفار
والغني
والقادر
والقوي
والمتين
والجود
والكرم
والسخاء
والعفو
والغفران

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم
البركة
والرحمة
والهدى
والنور
والعزة
والجلال
والإكرام
والعظيم
والجبار
والقهار
والمتكبر
والغفار
والغني
والقادر
والقوي
والمتين
والجود
والكرم
والسخاء
والعفو
والغفران

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم
البركة
والرحمة
والهدى
والنور
والعزة
والجلال
والإكرام
والعظيم
والجبار
والقهار
والمتكبر
والغفار
والغني
والقادر
والقوي
والمتين
والجود
والكرم
والسخاء
والعفو
والغفران

فصل الكبري

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم
البركة
والرحمة
والهدى
والنور
والعزة
والجلال
والإكرام
والعظيم
والجبار
والقهار
والمتكبر
والغفار
والغني
والقادر
والقوي
والمتين
والجود
والكرم
والسخاء
والعفو
والغفران

نہایت سے

قلب و مدینه الرسول و خدش در غیر این دو حالت شاذ است مخونه اغویق طالعا اصله العیوق نوسع دوم
عارض و آن نیز چند صفت است اول عارض عام نظم و نثر برای ملح و انشاد بصفت اصلی و آن داخل شود
در اعلام مقولها از اوصاف که قبل علیت صلاحیت و خوش داشته باشد پس گویا این لام اشعاری بر وجه
تسمیه اعلام بدخول می کند و آن پیشتر صفت مشتق باشد مثل احوارث و القشسم و الحسین و العباس
و الضحاک و گاهی مصدر مثل الفضل و گاهی اسمی از اعیان مثل النعمان چه صلش بمعنی خون است و از آن است
شقای النعمان از جهت مشابهت زلش با خون پس آوردنش برین اسما و خدش هر دو برابر است و این
قول ابن مالک است و نزد بعضی محققین وقت قصد اشارت معنی اصلی واجب الایراد باشد و هنگام عدم
قصد مذکور خدش واجب انحنی مانند که دخول این لام بر اعلام مذکور سماعی است نه قیاسی چنانکه صاحب
وافی آورده که سوا می لفظ علی محمد بر تبه جائز نیست زیرا که بر بسیاری از اعلام مذکور سماعی این هر دو داخل
نمی شود و از آن است احمد و معروف و صالح صرح با این هشام و ازین قبیل است لفظ عائشه و فاطمه
ووم عارض خاص در ضرورت شعری و دخل بر اعلام مکه در اصل قبل و خوش نباشد چنانکه درین اشعار
شعر با عدو امیر و من اسیرا به حراس الواب علی قصور ما شعر رایت الولید بن النیرید مبارک
شدیداً با عبا و الخلفه کالبه به زیرا که لفظ یزید و عمر در اصل قبل و خوش نیست و قس علیه شعر و لقت
جیتیک کما و عافیه لاه و لقت هتیک عن نبات الاوبر به نبات ادب علم ساروغ است و همچنین دخل بر تیرنخو
شعر رایتیک لما ان عرف و جومنا به صدوت و طبت لقت یاقیس عن عمرو به اندوخش در نثر بحال در قول
ایشان ادخلوا الاول فالاول و جاوا و الجاء الغفیر شاذ است چه حال نکره می باشد سووم و دخل بر اسمای بلدان
مثل الکوفه و البصره و الزهید و الصنعاء و الله مشق و بعضی گویند دخول این لام قیاسی است اما حق آن است
که این هم منحصر و موقوف بر سماع است و لهذا المکتبه نمی گویند و از اینجا است که حریری در روزه الفوق می آورد و حمل
الالف و اللام علی المشایر من المعارف مثل و صله و عرفه و ذکاء و مخونه او التفصیل فی رسالتنا اللامیه فی
العربیه و نشر احمد و الخیره و الصلوٰه علی رسولہ خیر البریه و علی آلہ رؤسا و المجالس القدسیه

[illegible]

نبود نحو خلق العالم وخلق وهر یک ماضی و مضارع و هر یک
 معروف و مجهول می آید بر اوزان مختلفه صرفیان فا و
 عین و لام را برای وزن کلمات قراردادده اند تا زائد
 را از اصلی ممتاز سازند و هیأت کلمه را تصویر نمایند اصلی
 حرفیست که در جمیع متصرفات کلمه یافته شود و در موازنه برابر
 فایا عین یا لام افتد و زائد ضد آن و هر یک معروف و مجهول
 بر دو گونه است اثبات و نفی بدان نور الله قلبک و قلبنا
 قیاس آن بود که هر یک ماضی و مضارع بر هیزه صغیه
 می آید موافق عدد و اقسام فاعل لیکن ماضی بر سیزده آید سه
 مشترک و باقی خاص و مضارع بر یازده چهار مشترک و باقی خاص

فصول کبری

این فصول در بیان
 اوزان و مضارع و ماضی
 و هر یک معروف و مجهول
 و اوزان مختلفه صرفیان
 و اوزان مختلفه صرفیان
 و اوزان مختلفه صرفیان

این فصول در بیان
 اوزان و مضارع و ماضی
 و هر یک معروف و مجهول
 و اوزان مختلفه صرفیان
 و اوزان مختلفه صرفیان
 و اوزان مختلفه صرفیان

این فصول در بیان
 اوزان و مضارع و ماضی
 و هر یک معروف و مجهول
 و اوزان مختلفه صرفیان
 و اوزان مختلفه صرفیان
 و اوزان مختلفه صرفیان

این فصول در بیان
 اوزان و مضارع و ماضی
 و هر یک معروف و مجهول
 و اوزان مختلفه صرفیان
 و اوزان مختلفه صرفیان
 و اوزان مختلفه صرفیان

این فصول در بیان
 اوزان و مضارع و ماضی
 و هر یک معروف و مجهول
 و اوزان مختلفه صرفیان
 و اوزان مختلفه صرفیان
 و اوزان مختلفه صرفیان

مضارع رضم هی و با قبل آخر فتح مضارع مجهول شود نحو فاعل
 آه کلمه ما و الاغیرتی و لفظ مضارع نذر نحو لا یفعل و ما یفعل
 آه و لن مضارع رضمی مستقبل گرداند و می نفی تاکید بلن
 و در آخر چهار صیغه نصب کند و جائیکه نون اعرابی یا بیفکن نحو
 لن یفعل لن یفعل لن یفعل لن یفعل لن یفعل لن یفعل
 لن یفعل لن یفعل لن یفعل لن یفعل لن یفعل لن یفعل
 ماضی منفی گرداند و می نفی محمد و در آخر چهار صیغه جزم کند
 اگر حرف علت نبود اگر بود بیفکن چنانچه در لم یدع و
 نون اعرابی را بنید از دخول فاعل آه چون نون ثقیله در
 آخر مضارع بالام تاکید در اول آن و آری نون اعرابی را حد

فصول کبری

در این فصل از مضارع مجهول و با قبل آخر فتح مضارع مجهول شود نحو فاعل
 آه کلمه ما و الاغیرتی و لفظ مضارع نذر نحو لا یفعل و ما یفعل
 آه و لن مضارع رضمی مستقبل گرداند و می نفی تاکید بلن
 و در آخر چهار صیغه نصب کند و جائیکه نون اعرابی یا بیفکن نحو
 لن یفعل لن یفعل لن یفعل لن یفعل لن یفعل لن یفعل
 لن یفعل لن یفعل لن یفعل لن یفعل لن یفعل لن یفعل
 ماضی منفی گرداند و می نفی محمد و در آخر چهار صیغه جزم کند
 اگر حرف علت نبود اگر بود بیفکن چنانچه در لم یدع و
 نون اعرابی را بنید از دخول فاعل آه چون نون ثقیله در
 آخر مضارع بالام تاکید در اول آن و آری نون اعرابی را حد

در این فصل از مضارع مجهول و با قبل آخر فتح مضارع مجهول شود نحو فاعل
 آه کلمه ما و الاغیرتی و لفظ مضارع نذر نحو لا یفعل و ما یفعل
 آه و لن مضارع رضمی مستقبل گرداند و می نفی تاکید بلن
 و در آخر چهار صیغه نصب کند و جائیکه نون اعرابی یا بیفکن نحو
 لن یفعل لن یفعل لن یفعل لن یفعل لن یفعل لن یفعل
 لن یفعل لن یفعل لن یفعل لن یفعل لن یفعل لن یفعل
 ماضی منفی گرداند و می نفی محمد و در آخر چهار صیغه جزم کند
 اگر حرف علت نبود اگر بود بیفکن چنانچه در لم یدع و
 نون اعرابی را بنید از دخول فاعل آه چون نون ثقیله در
 آخر مضارع بالام تاکید در اول آن و آری نون اعرابی را حد

[illegible]

[illegible]

کسی و او جمع را که با قبل از مضمر است و ای مونث حاضر

را کہ قبل ان مکسوریت بگئی ہو و بعد نون فاعل لفت فصل

در آری و قبل نون ثقیله در تنیه و جمع مونت ساکن بود و

در جمع مذکور و در واحد مؤنث حاضر مکتور و در چهار

باقی مفتوح و نون ثقیله مکسور باشد اگر پس الف افتد و گرنه

منفوح چنانچه لام تا کی مضارع مؤکد بلام تاکید

وزن ثقیله معروف یا مجهول لفيعلن لفيعلان

يَفْعَلُ لِيَفْعُلَ لِيَفْعِلَانِ لِيَفْعُلُنْ لِيَفْعُلْنَ لِيَفْعِلْنَا

لا فعل النفع من وزن خفيفة حكم نون ثقيله دار و جز انكه خودش

ساکن است و چنانکه پیش از تحقیر الف در نیاید مضارع

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۹ اگر چه مجهول و اسم مفعول نمی یازاب لازم مگر بواسطه حرف این مجهول و اسم مفعول آورده شده تا متبندی را درین آن

[illegible]

عادت دارد بخوابد و این در بعضی از ناس
 دوش میخوابد و این در بعضی از ناس
 عادت دارد بخوابد و این در بعضی از ناس
 دوش میخوابد و این در بعضی از ناس
 عادت دارد بخوابد و این در بعضی از ناس
 دوش میخوابد و این در بعضی از ناس
 عادت دارد بخوابد و این در بعضی از ناس
 دوش میخوابد و این در بعضی از ناس

که مجر از ناست زیادتای مت چون تسکینه باب سوم

افعلال احر نجرم احر نجا ما لا احر نجرم باب سوم

افعلال اقسقم اقسقم اقسقم اقسقم اقسقم اقسقم اقسقم اقسقم

وجاء مصدره فعله ثلاثی مزید بر دو گونه است بلحی مطلق

مطلق دو قسم است یکی آنکه در وید در ماضی و نهزه وصل بود

دوم آنکه بود قسم اول هفت باب است باب اول فتعال

اجنب مجنب اجنباً با مجنب اجنب مجنب مجنب

اجنب باب دوم استفعال استنصر استنصر استنصر

استنصر استنصر استنصر استنصر باب سوم نفعال انظر

يفطر الفطر المنفطر الفطر منفطر الفطر باب چهارم

این باب در بعضی از ناس
 دوش میخوابد و این در بعضی از ناس
 عادت دارد بخوابد و این در بعضی از ناس
 دوش میخوابد و این در بعضی از ناس
 عادت دارد بخوابد و این در بعضی از ناس
 دوش میخوابد و این در بعضی از ناس
 عادت دارد بخوابد و این در بعضی از ناس
 دوش میخوابد و این در بعضی از ناس

فصول کبری

این باب در بعضی از ناس
 دوش میخوابد و این در بعضی از ناس
 عادت دارد بخوابد و این در بعضی از ناس
 دوش میخوابد و این در بعضی از ناس
 عادت دارد بخوابد و این در بعضی از ناس
 دوش میخوابد و این در بعضی از ناس
 عادت دارد بخوابد و این در بعضی از ناس
 دوش میخوابد و این در بعضی از ناس

عادت دارد بخوابد و این در بعضی از ناس
 دوش میخوابد و این در بعضی از ناس
 عادت دارد بخوابد و این در بعضی از ناس
 دوش میخوابد و این در بعضی از ناس
 عادت دارد بخوابد و این در بعضی از ناس
 دوش میخوابد و این در بعضی از ناس
 عادت دارد بخوابد و این در بعضی از ناس
 دوش میخوابد و این در بعضی از ناس

عادت دارد بخوابد و این در بعضی از ناس
 دوش میخوابد و این در بعضی از ناس
 عادت دارد بخوابد و این در بعضی از ناس
 دوش میخوابد و این در بعضی از ناس
 عادت دارد بخوابد و این در بعضی از ناس
 دوش میخوابد و این در بعضی از ناس
 عادت دارد بخوابد و این در بعضی از ناس
 دوش میخوابد و این در بعضی از ناس

مضمومه و او شود و ساکنه و تحر که بعد تحر که یا ساکنه یا اگر دو

موضع لام و مقوقه منفرد بعد کسره یا اگر دو و بعد ضمه و او جازا

کثیر و چون اخفش مضمومه را بعد کسره یا اگر دو اند و یکس و بعضی

گفته اند رواست قلب متحر که بوق حرکت ماقبل و در مانده

مستزئون و کل بن بین است و در همزه نهد الف بن بین

قریب ای وجه اول او دو و همه مذکور خیا که در سال و کسرم

و مستزئین و رؤف و رؤس و اجتماع اکثر من همزین خفف

الثانیة والرابعة وحق الاولی والثالثه والخامسة و دور دو

همزه از دو و کلمه صحیح است تحقیق هر دو و تخفیف هر دو یا بطریق

منفرد یا اول بطریق انفراد و ثانی بطریق مجتمعه و تخفیف یکی بر وجه

فصل اکبری

این در بعضی اگر الف بن بین
همزه از دو و کلمه صحیح است تحقیق هر دو و تخفیف هر دو یا بطریق
منفرد یا اول بطریق انفراد و ثانی بطریق مجتمعه و تخفیف یکی بر وجه

این در بعضی اگر الف بن بین
همزه از دو و کلمه صحیح است تحقیق هر دو و تخفیف هر دو یا بطریق
منفرد یا اول بطریق انفراد و ثانی بطریق مجتمعه و تخفیف یکی بر وجه

این در بعضی اگر الف بن بین
همزه از دو و کلمه صحیح است تحقیق هر دو و تخفیف هر دو یا بطریق
منفرد یا اول بطریق انفراد و ثانی بطریق مجتمعه و تخفیف یکی بر وجه

۴۱ قولہ میں صلی علیہ وسلم اور علیہ السلام کے ساتھ جو کچھ ہے وہ سب ان کے لئے ہے۔
 ۴۲ قولہ میں صلی علیہ وسلم اور علیہ السلام کے ساتھ جو کچھ ہے وہ سب ان کے لئے ہے۔
 ۴۳ قولہ میں صلی علیہ وسلم اور علیہ السلام کے ساتھ جو کچھ ہے وہ سب ان کے لئے ہے۔
 ۴۴ قولہ میں صلی علیہ وسلم اور علیہ السلام کے ساتھ جو کچھ ہے وہ سب ان کے لئے ہے۔
 ۴۵ قولہ میں صلی علیہ وسلم اور علیہ السلام کے ساتھ جو کچھ ہے وہ سب ان کے لئے ہے۔
 ۴۶ قولہ میں صلی علیہ وسلم اور علیہ السلام کے ساتھ جو کچھ ہے وہ سب ان کے لئے ہے۔
 ۴۷ قولہ میں صلی علیہ وسلم اور علیہ السلام کے ساتھ جو کچھ ہے وہ سب ان کے لئے ہے۔
 ۴۸ قولہ میں صلی علیہ وسلم اور علیہ السلام کے ساتھ جو کچھ ہے وہ سب ان کے لئے ہے۔
 ۴۹ قولہ میں صلی علیہ وسلم اور علیہ السلام کے ساتھ جو کچھ ہے وہ سب ان کے لئے ہے۔
 ۵۰ قولہ میں صلی علیہ وسلم اور علیہ السلام کے ساتھ جو کچھ ہے وہ سب ان کے لئے ہے۔

تلق و اول چنانکه واد و یا بعد از مضموم و قبل حرف تانیث یا
زیادت فعلان جمعیه بر فعل است و او آخرش یا شود و پس کسر
نحو و لی بضم و ال و قد کیسرتبعا و یحین و و او آخر بعد و او نحو
مقوی و قد جاء معدی و مضی حرف علت آخر کلمه اگر چه قبل تانیث
عارض بود بعد الف آمده هجره گردد نحو کساء و عباءة فعلی اسمی
یای لامش و او شود نحو تقوی نه صد یا و فعلی اسمی عکس بود چون
دنیا و علیا نه غزوی هجره که در مفاصل بعد الف و قبل یا افتد و در
مفروش چنین نبود یا شود و فتحه یابد و یا الف گردد و چون خطایا
نه نشوا و وزو بعضی اگر لام مفرد و او سالم بود آن هجره او شود و نحو او
و هر وی یانی که بعضی آخر فعل است یا قبل حرف تانیث یا و وزو

فضول اکبری

[illegible]

[illegible]

و همچنین که جائز است دوم اگر چنانچه بود پس اگر حرکت عارض
وارد ادغام جائز است بخامد و القوم و اگر سکون لازم متعنت
نخود و اگر عارض جائز است تحریک کسره یافته یا ضمه
اگر حرف اول ضمه دارد و بلا تحریک در حال وقف
نخود ادغام متحرک با سکان بلا نقل است اگر قبل او متحرک
است یا مده و اگر نه با نقل نخود و در دو حرف از دو

کلمه ادغام ساکن غیر مده واجب است و ادغام متحرک
جائز اگر اقبل متحرک است یا مده و دوم متحرک والا نه بشرط
ادغام است که اعلال مزاحم نشود و نحو عوی و لبس نبود ای
در اسم با متحرک اول نحو سبب و حرف اول های سکت و

فصول الکبریٰ

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

فضول اکبری

[illegible]

فصول

وإن أمرؤ وإن الحكيم ووجوب فتحه در نون من بالام تعریف
 ودر نحو رها وضمه در نحو روزه واختیار فتحه در آلم الله و جواز
 فتحه وضمه در نحو دوم و چون ساکن دوم متحرک شود
 بالتصال ضمیر فاعل و نون تاکید جمله که از ان ساکن اول
 افتاده است باز آید نحو قولاً و قولین نه رستا و قتل الحق
 و ملح و من الحکر اکثر من فی لحم و من فی فصل بلکه
 از جمله تصریفات وقف است اسی کلمه را با بابت
 نه پیوستن درین حال آخرش جز ساکن نبود و فیه و جوه
 تنوین و حرکت آخر اینها بمانند با جواز روم حرکت و
 اثنام ضمه یا حرکت بمانند و تنوین را با بختش

[illegible]

در این کتاب که در بیان الف و کسره و نون و ...
 و در بیان الف و کسره و نون و ...
 و در بیان الف و کسره و نون و ...

فقه رائل کسره ساختن پس الف رائل بیابعت بران
 بودن الف قبل کسره نحو عالم یا بعد کسره بیک حرف یا
 دو با سکون اول نحو کتاب و جدان چون الف از واو
 بود کسره غیر را اثر نکند یا بعد یا با وصل یا فصل یک
 حرف نحو سیال و شبیان و رأیت زیدا یا بدل
 از یا یا واو و کسور نحو سال و کا و با گشتن الف یا شی مفتوح
 در وقتی نحو دعا و علی یا وفق اماله سابق نحو رأیت
 عا و یا لاحق در فواصل نحو واضحی حرف مستعلی بعد الف
 با وصل یا فصل ته بر و حرف مانع اماله است و قبل الف
 هم نه در بابی خان و طاب و صفا چنانچه رای غیر مکسور

فصول کبری

در بیان الف و کسره و نون و ...
 و در بیان الف و کسره و نون و ...
 و در بیان الف و کسره و نون و ...

در بیان الف و کسره و نون و ...
 و در بیان الف و کسره و نون و ...
 و در بیان الف و کسره و نون و ...

در بیان الف و کسره و نون و ...
 و در بیان الف و کسره و نون و ...
 و در بیان الف و کسره و نون و ...

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

لعل ملود را هم
دانش کرده اند
بشد و در احوال
که به وزن فاعلی
معنی معنی
از یادمان نرفته
بودن چنین
درج بود که
وزن هر یک
نیست از همه

فصول الکبریٰ

محققان این سمت
صفت باشند
چون غالب جویند
دو بند در صفت
نیست
سبح در همان در
شکر و احوال وقت
سایه در شیشه
بافتن و احوال
سکری
نیم
نمی
عبد

[illegible][illegible][illegible]

بلجوق تاباخر مفروش چون گماه و بجزف تایایا از آخر نحو

تر و معد و روم مثل رکب خدم و ظرب و عبید و رجلة و

رفقه و حال و عبید تو اثم و قضا و مشیوخا و صحابه و جز

آن و تصغیری تغییر لفظ نادالالت کند جرقارت یا قلت

مدلوش و بری تعظیم و ترجمه نمز بود و تصغیر معرب بر نحو زن

می آید ای وزن صوری صریحی حریفی بریل چون زینل

و طلیحه و جلیلی و جیلان زیدون و منیات و بصیری و

بعلیک و خمیسه عشر و عبید و تلانی مزید و رباعی

و خماسی اگر حرف البع آنها ده نبود بریل یه چون مضرب

و جعفر و سفیرج و اگر بود جلیل چون مضرب و قرطیس

فصول کبری

Handwritten marginal notes on the left side of the page, providing commentary and examples related to the main text.

Handwritten marginal notes on the bottom right side of the page, continuing the commentary.

و حیوئی و طووی و رابع بنفید یا و او شود و بعد فتحه کرد
 نحو قاضی قاضوی و جز آن بنفید نخستری و درمی بعد
 حذف یای خامس محیی و محیی گویند الف ثالث و او
 شود و نحو قوتی چنانچه رابع اگر اصلی است یا الحاقی و است
 حذف آن نحو آشوشی و ارطوی و ارطوی اگر بنفید
 یا و او شود چون حبلی و جلوی و جلوی و در خامس
 حقیقی یا حلی حذف است فقط نحو جباری و مجری همزه
 اگر اصلی است نزد اکثر مانند قراری اگر برمی تانیت
 و او شود و جو یا نحو حمراوی و اگر نه جواز مثل کسار و عیار و یاد نحو
 سقاییه و و لایا همزه کرد و در ای رایت بماند یا نه شود یا و او

فصل کبری

دری بنفید یا و او شود و بعد فتحه کرد
 نحو قاضی قاضوی و جز آن بنفید نخستری و درمی بعد
 حذف یای خامس محیی و محیی گویند الف ثالث و او
 شود و نحو قوتی چنانچه رابع اگر اصلی است یا الحاقی و است
 حذف آن نحو آشوشی و ارطوی و ارطوی اگر بنفید
 یا و او شود چون حبلی و جلوی و جلوی و در خامس
 حقیقی یا حلی حذف است فقط نحو جباری و مجری همزه
 اگر اصلی است نزد اکثر مانند قراری اگر برمی تانیت
 و او شود و جو یا نحو حمراوی و اگر نه جواز مثل کسار و عیار و یاد نحو
 سقاییه و و لایا همزه کرد و در ای رایت بماند یا نه شود یا و او

دری بنفید یا و او شود و بعد فتحه کرد
 نحو قاضی قاضوی و جز آن بنفید نخستری و درمی بعد
 حذف یای خامس محیی و محیی گویند الف ثالث و او
 شود و نحو قوتی چنانچه رابع اگر اصلی است یا الحاقی و است
 حذف آن نحو آشوشی و ارطوی و ارطوی اگر بنفید
 یا و او شود چون حبلی و جلوی و جلوی و در خامس
 حقیقی یا حلی حذف است فقط نحو جباری و مجری همزه
 اگر اصلی است نزد اکثر مانند قراری اگر برمی تانیت
 و او شود و جو یا نحو حمراوی و اگر نه جواز مثل کسار و عیار و یاد نحو
 سقاییه و و لایا همزه کرد و در ای رایت بماند یا نه شود یا و او

[illegible]

یوں ہے کہ جو شخص اپنے دل سے
 اللہ کی تعریف و ثناء کرتا رہے
 اللہ تعالیٰ اس کی ہر بات کو
 قبول فرماتا ہے۔

[illegible]

[illegible]

و رنی علما و آلف ثالث اگر از یاست بیایند و اگر نه بالف

و در کلاه بر دوش نگارند و از حروف خبر بلی و الی و علی خوشی بسیار

نوشته اند و در حرف مکرر را که از یک کلمه اند با دو م تهای ضمیمه ^{۹۴} حرف ۱۲

جنس اول بعد اذ غام کی نوشید چون فروبت نہ وعدت

اللحم اما الذي والسي والذين ومما وعما واما والا بخلاف قياس

است والى الله ورحمنه نولسند چنانكه نهمزه اسم در بسم الله

الرحمن الرحيم وشمسہ ابن کعب ودر میان دو علمت آل کہ

بعد لام حبر یا تاکید بود و در اندک شین تماشای بیفتد و در مثل و شین همزه و اش

فقط حرم للبين وللمدين وبغيت ثمرة وصل العبد الف استقام مكرهمزة

ال کہ اثباتش رواست نحو الرجل الف ہدر ہذا وندہ وندان وندین

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

بزم اہبت و سادہ آلائی تجن کنت و قدر دان علم و ہر اوج شرف را شیر اکبر ممدوح مشرقین حاجی محمد حسین
 صدرہ اللہ من اصحابہ العین و انعم علیہ برضیانی الدارین برای طبع آن پس از تہذیب و تزیین واقعی اہا فرمود
 نظر نفع عام عنان توجہ بدین طرف منعطف نمود لاجرم بمقابلہ نسخ معتبرہ چند تصحیحش پر د ختم و از شرح و دیگر کتب
 مستند فن محلی و محشی را ختم بیشتر از فوائد کہ تفویض آن نموده شد گوش روزگار نشنیدہ و بسیاری از طائف
 عجیبہ کہ در آن ودیعت نہادہ آمد چشم آفرندیدہ و لمجاظ طول لا طائل نام صریح ماخذ تحشیہ نہردم و ہر کلمی از مزے قرار
 دادہ بران اکتفا کردم چنانچہ تصر عبارت از شرح اصول مصنف عسلاست و فیض اشارہ شرح شافیہ از نجم اللہ رضی اللہ
 عالی مقام جہ کنایہ از جابر بردی ظاہر ظاہر میسج از شرح غلام محیی بہاری و علم ارتشاف ابو حیان اختر آسمان نامہ اری
 اک اختصار رکاز الاصول شرح این کتاب از مولوی حمایت علی کاکوروی رحمۃ اللہ الوہاب بن فرزند اہل اصول
 فی شرح الفصول تصنیف سرآمد علما تاج الادباء و الفضلا محیط ناپیدا کنار تحقیق دریائے موجزن تہذیب
 مہر درخشان منطقہ فضل و جاہ حضرت استاذی مولوی محمد سعد اللہ لازال غیم فیضہ ماطر و سحاب
 ارشادہ متقاطر کہ ادنی مشعلہ فکر از جہدش را روغن از سنگ بر آوردن و آسان حیلہ طبع و قادش
 آب از آتش بیرون کردن مضمونیکہ پسند خاطرش افتاد ہمیشہ برخوش می نازد و نکته کہ مقبول او گردید
 کلاہ گوشہ بر آسمان می اندازد و از منفنات روزگار کانی این مطبوعہ بلا حظہ عالی او ہم گذاشته است
 و موجب مزید اعتبار انیکہ از نظر انورش نیز کامیاب گشتہ و نسبت چند حواشی مطبوعہ سابق این کتاب
 و اشارش جانب ممدوح از کار گذاران بعض مطابع کہ برلے رونق بازار ساختہ و بنابر اہیام بذکر نام صحیحین
 اصلا پیر و ختہ حکایتی ست خلاف واقع پس این مطبوعہ چنانکہ سبب فوائد فراہم اب می برد و رونق بازار
 مطبوعات و گیر می شکند با این ہمہ بمقتضای بشریت جز بنارسانی خود دعوی نیست در ہیچ بابے
 تکیہ بر صواب و امن از خطا نیست امید از ناظران کہ ببخشایند و عذر معترفان قصور قبول فرمایند با جملہ
 این ہمان شاہد موعودست کہ تا حال مشتاقان را ملالت انتظار افزود و بعد الفقضای زمانی غارہ طبع بر رو
 کشیدہ در نظار گریان جلوہ نمود روز بازارش نہجیکہ دست دہد توان خرید ورنہ محرومان این دولت عقیقہ
 گفت افسوس خواهند آید و ما علینا الا البلاغ المبین و اخرو دعوانا ان الحمد للہ رب العالمین

محمد حسین

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي هدانا لهذا
 الذي كنا لنهتدي لہ
 انما نعبدہ و انما نستعینہ
 لا اله الا انت سبحانک انما
 نعبدک و انما نستعینک
 لا اله الا انت سبحانک انما
 نعبدک و انما نستعینک
 لا اله الا انت سبحانک انما
 نعبدک و انما نستعینک



بسم الله الرحمن الرحيم

<p>ہزار حمد خداوندگار کن فیکون ز لطف او شد ہر لفظ روح در زمین نسیم رحمتش را از دم با گل خوش نقش تصوف امکان ثلاثی سے سپر پنج حس چو خماسی مجردی افزود</p>	<p>کہ داشت ستایشا خوش گویاگون دل از محامد او گنج مغنی سخن نعیم او متعدی بہر کس و نا کس نکر دینا رعنا صبر با عی بگر سدا سی جہت شش بران مزید نمود</p>
---	---

نعت

<p>جلیب او کہ شہنشاہ کشور دہاست مہ سہای رسالت فروغ شمع یقین بضر بگون اعدا اش نصرت و باب رسید نصیب جلالش بسع ہر دو جان بحسب مرضی از درود و درود بی بار شنو سپس ز گنہگار عصر نامہ سیاہ کہ نظم می کنم ایک خصائص اویاب امید بہت ز بسیندگان والا شان</p>	<p>فرارش بارگہ او بساط اودانیست چراغ راہ ہدایت ضیائی ملت دین نمود کاغذ کرم را کلید فتح الباب ندیدہ سر نہادند بر خط فرمان بر آل اطہر و اصحاب اویا پی باد خفیت بندہ ہا و علی حماد اللہ ز بہر آنکہ کند یاد مبتدی بشتاب کہ شریعہ شود دامن نگاہ شان</p>
--	---

فصول کبری

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي هدانا لهذا
 الذي كنا لنهتدي لہ
 انما نعبدہ و انما نستعینہ
 لا اله الا انت سبحانک انما
 نعبدک و انما نستعینک
 لا اله الا انت سبحانک انما
 نعبدک و انما نستعینک
 لا اله الا انت سبحانک انما
 نعبدک و انما نستعینک

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي هدانا لهذا
 الذي كنا لنهتدي لہ
 انما نعبدہ و انما نستعینہ
 لا اله الا انت سبحانک انما
 نعبدک و انما نستعینک
 لا اله الا انت سبحانک انما
 نعبدک و انما نستعینک
 لا اله الا انت سبحانک انما
 نعبدک و انما نستعینک

این سخن در بیان اینست که هر چه در این کتاب است از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است

شمرده اند و قسم شد و ذالای بابی برای معنی تدبیر و سلب اخذ نگیر بی بلوغ و هم ایستاد دفع را دریا شکست نیست و گفت افسوس خفت برای کثرت ماخذ تماشای سنگ برای معنی تصیر و ضرب ماخذ را مثالها بدر الامه شد راست محله یقین شمار که آید برای صیرورت	چنانکه در لغت عامی قلی قبلی یکه بود صرح البادوم حاتم البیر هم اتحاد بود از خصائص این باب چهارش جمع الواحد و بار تسع است یکه بود کلاً الارض چون گفت دیگر بود چنانکه باطعام دازنی اعطا چهارمی نخل المردمی شود که مره چونما بلعب الطفل یافته صورت
---	---

کرم

لزوم بهر کرم لازم است ای هدم بود حقیقت آن فعل خلقی انسان یکه بود حسن المرد دیگری نقه است پنی تعجب و بهر بلوغ غنی آید مثال آن طمع المرد آمدت صلب بر بهر کثرت ماخذ مثال آن صلب است بے تالم ماخذ بسیار ای هدر د	چنانکه بودن آن از صفات خلقی هم و باز مشق نمودن شود بحکم آن تاملی نکند هر که بصرت زبست بهرد و قسم تحویل و رو و نباید سوم بود جنب الرج و فسلان ذوب بدانکه چون محض آید برای صیرورت مثال آن حرمت نافه توان آورد
--	---

حسب

ورود باب حسب بوده است پس کترا بدانکه هر چه از ان چند لفظ معدود است	خواص نیز ندارد چو باب های دیگر بعض کسر و ضم عین نیز موجود است
---	--

فصول کبره

دری جائز کرد "عقل فی الصلح" از ابن خلدون و در باب "الرجوع الی الصلح" از ابن خلدون و در باب "الرجوع الی الصلح" از ابن خلدون

این سخن در بیان اینست که هر چه در این کتاب است از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است

این صدوق که در این کتاب است
در این کتاب است و در این کتاب
در این کتاب است و در این کتاب
در این کتاب است و در این کتاب

تفعل

تفعل آمده بهر تشارک ای سدهم
بی صدور فقط بوده است که میجو
بود معنی تخفیل است سوده سیر
مفاعلت که بود بهر معنی افعال
تباعه اند پس با عدیه مثال نکوست
موافقت بجز دهمی کس میشک
بود موافق افعال ابتداء را دان
هر آنچه را که دو مفعول رفاعلت است
چنانکه جاذب زید ابا العلی تو با
ولی چو شد متعدی در آن یک مفعول
در آن چو فاعل عمران خالداً باید

صدور فعل و فاعل بهر دو متضم
تشارک و دیگر نرا تفعا بحکم بود
تأرض است مثالش بنزد اهل نظر
تفعلش نباید مطاوعت فی الحال
چنانکه لاحق العبدیه مجرد است
چنانکه هست توانی و نه یعنی یک
سایه مشق این اول دم تبارک و تعالی
چو نقل و تفاعل کنی کنی است
بیان آن تفاعل بخاذ با ثوب
چو در تفاعلش آری کشد ز دم قبول
درین گفتار زید و حامد آید

تلاقی مزید بهمه وصل

عبان مزید تلاقی چو شد بلا همزه
کنم بیان مزیدی که هست با همزه

افعال

بی تصرف و تخفیر فاعل آمد
هر چه را معانی بخاذ هم است
سوم چو اختر آمد هر چه را غنم
مطاوعت بجز نماید لے خوشخو
چنانکه گفتار اکتان مثال آمد
یکی چو اختر و دیگر غنم
مثال هر چه محفوظ بایدت ای
غنم است اینک غنم شد مثال او

فصول کبری

در این کتاب است و در این کتاب
در این کتاب است و در این کتاب
در این کتاب است و در این کتاب
در این کتاب است و در این کتاب

در این کتاب است و در این کتاب
در این کتاب است و در این کتاب
در این کتاب است و در این کتاب
در این کتاب است و در این کتاب

فصل کبری
 در بیان فضیلت
 و مناقب ائمه
 و اهل بیت
 علیهم السلام
 و در بیان
 فضیلت حضرت
 زین العابدین
 علیه السلام
 و در بیان
 فضیلت حضرت
 محمد باقر
 علیه السلام
 و در بیان
 فضیلت حضرت
 محمد تقی
 علیه السلام
 و در بیان
 فضیلت حضرت
 محمد باقر
 علیه السلام
 و در بیان
 فضیلت حضرت
 محمد تقی
 علیه السلام

خطاب کرد بن روزی یکی ز احباب
 که گریختن ارباب نظم گردیدی
 بوقعی چو نظر کردش نکو سر بود
 چنانچه بر خط فرمان او نهادم سر
 ز کار مطیع فرصت دلی نبود مرا
 چو صبحگاه بمطیع روانه می شدم
 درین سیر ز باب و آباب فکر بود
 بماه آخر ز پیچیده است اگر دید
 بی زمانه آغاز نام تاریخیست
 نظر بخاتم تاریخ سال ادر باب
 مدام تا که آهی نو و کهن باشد
 زما بجان محمد در و در و در
 صلوات الله علیه و آله و سلم

خرد شده مهرمند از اولی الالباب
 بفظ سهل شدی هر کسی پسندیدی
 قبول خاطر من آمد آنچه او سر بود
 نظر بجانب تائید خالق گسبر
 که تا بشام هر صبح می گذشت آنجا
 بوقت شام از آنجا بخانه می گشتم
 که این عجاله بحسب مراد جلوه نمود
 شروع ماه محرم به ختم آنجا مید
 که سال شصت و یک دوصد و هزار و سیست
 بحسب این که در زون خصائص ابواب
 بصفحه زمین این یادگار من باشد
 بیدار کن عزت و اصحاب تا بر وز قیام

ت

خاتم الطبع

بسر زحمت و غمت بر ناظرین و الاثر از محقق مباد که اگر چه این مجمود فضول کبری جای طبع گردید لکن از حلاط
 عقد های با یک تباری و از جمال غلاط تباری و توارای انده ناچار از نسخ صحیح معتبره مقابل کنانید و کلم غلاط متن
 و خوشی در حیرت فصح آورده بفرمایش اخیری مظهر جناب حاج محمد عبد القیوم صاحب تاج کتب کلکته و مسلی سکواری
 در مطبع قومی واقع کان پور با بهتم خاکبای غلامی بن کمر بن محمد محمد الدین مهتم مطبعه از زویر مطبعه اراک و سر
 شده آویزه گوش و زکار گردید پس لبان البشارت صوفیان اشراف با و که در این طلب نمایند و در خیر تاخیر بفرمایند
 که در تاخیر افتاست طالبان زبان دارد ۴ بیاید و در تقدیر دل و جان تمیشت دارد